



# کم یعنی زیاد

فن نگارش فیلمنامه کوتاه

کلودیا هانتز جانسون

محمد گذرآبادی

## فهرست:

مقدمه ویراست سوم: ..... ۷

### بخش ۱:

آماده شدن برای نگارش فیلم‌نامه کوتاه

۱. ارتباط با هدف ..... ۲۶

۲. ارتباط با خود ..... ۳۳

۳- ارتباط با فرایند ..... ۴۶

۴. ارتباط با همکاری ..... ۵۶

۵. ارتباط برقرار کردن با فیلم‌نامه‌ها ..... ۷۴

۶. ارتباط برقرار کردن با شخصیت ..... ۱۰۱

### بخش ۲:

پنج فیلم‌نامه (نه چندان) آسان

۷. مکاشفه ..... ۱۲۰

۸. تصمیم ..... ۱۳۷

۹. مسابقه مشت زنی ..... ۱۴۹

۱۰. ارتباط نامحتمل ..... ۱۶۸

۱۱. فیلم‌نامه کوتاه بلند ..... ۱۸۴

## بخش ۳:

نه فیلم‌نامه‌ای که باعث می‌شوند کار آسان به نظر برسد

۱۲. آرام گرفتن ..... ۲۰۸

۱۳. جمعیت خشن ..... ۲۱۴

۱۴. کوشر ..... ۲۲۷

۱۵. ژوزفین من ..... ۲۳۵

۱۶. کاری که در حال انجام است ..... ۲۴۹

۱۷. اسپاگتیِ لِنَا ..... ۲۶۳

۱۸. نسیم خنک و باز ..... ۲۹۶

۱۹. ساختن «بادبادک قاتل» ..... ۳۲۰

۲۰. رقص آرام در راهروهای کوییک چک ..... ۳۵۴

۲۱. نتیجه‌گیری ..... ۳۹۳

واژگان ..... ۳۹۵



## ارتباط با هدف

### فقط ارتباط برقرار کن

هدف فیلم نامه نویسی چیزی جز ارتباط برقرار کردن نیست.

ئی. ام. فورستر در **رمان هاواردز اند** می گوید «فقط ارتباط برقرار کن». این جمله از نظر او قانون زندگی است. من آن را قانونی برای نوشتن می بینم. بهترین فیلم نامه ها را کوتاه یا بلند. کسانی می نویسند که می دانند چطور با خودشان (نگاه، ماده خام، و فرایند نویسندگی یکنای شان)، با ماهیت درام، و از همه مهم تر، با دیگران ارتباط برقرار کنند.

اولیور استون در کتاب **از فیلم نامه تا پرده**، نوشته لیندا سیگر و ادوارد جی ویت مور، می گوید «هرگز نباید پیوند حیاتی با زندگی واقعی و آدم های واقعی را فراموش کنید».

فرانک کاپرا در کتاب **کارگردانی فیلم**، نوشته اریک شرمن، می گوید «به نظر من رسانه [ی فیلم] مجرای ارتباط مردم با مردم است، نه فیلم بردار با مردم، نه کارگردان با مردم، نه نویسنده با مردم، بلکه مردم با مردم».

ژان رنوار هم می گوید «اگر هنر باعث همکاری ما نشود، کسالت آور می شود. باید ارتباط برقرار کنیم. همکاری هنر با توده مردم. بدون همکاری و مشارکت مردم، به نظر من، دست مان خالی است».

فقط ارتباط برقرار کن. این جمله را روی تکه کاغذی بنویسید و روی کامپیوتر، روی میز، یا روی پیشانی بچسبانید. این پند به ظاهر ساده، قلب هنر نگارش فیلم نامه های خوب است.

به علاوه، انگیزه نوشتن است. به قول رابرت مک کی در کتاب **داستان**، «وقتی آدم های با استعداد چیز خوبی می نویسند، عموماً یک دلیل بیشتر ندارد: نیروی محرکه آنها تمایل به تماس با مخاطب است».

این تمایل را توماس جکسون در پاسخ به سؤال من که چگونه به فیلم نامه رقص

**آرام در راهروهای کویک چک رسید، این‌گونه توضیح می‌دهد:**

داشتم با ماشین [از بین بریج در جرجیا به تالاهاسی] برمی‌گشتم و به یک شخصیت فکر می‌کردم: مدیر یک سوپرمارکت که گلوبش پیش صندوقدار اصلی فروشگاه گیر کرده. می‌دانید، وقتی در سوپرمارکت کار می‌کردم به نحوی گلوبم پیش تک‌تک صندوقدارها گیر کرده بود. خیلی خجالتی بودم و با آنها حرف نمی‌زدم، برای همین همیشه خاطرخواه آنها بودم. اما داشتم به این شخصیت فکر می‌کردم و داشتم فکر می‌کردم از آنجا که ترانه‌نویس هم هستم، چه خواهد شد اگر شخصیت من ترانه‌ای... فقط می‌توانستم ببینم که این مرد ترانه‌ای برای این زن می‌خواند و این کاری نیست که او معمولاً انجام دهد و مثل این می‌ماند که قلبش را بیرون می‌ریزد و این کار با شخصیت او هیچ تناسبی ندارد. و داشتم این ماجرا را در ضبط صوت کوچکی که همیشه همراه دارم توضیح می‌دادم و از شدت ناراحتی بغض کردم. اگر نوار را گوش کنید می‌توانید بشنوید که گلوبم گرفت چون احساساتم به غلیان درآمد. و در نوار گفتم که «خدای من، اگه موفق بشم همین عواطف رو در مخاطب ایجاد کنم، احساس می‌کنم یه کاری کردم». با خودم فکر کردم اگه بتونم کاری کنم که دیگران هم همین عواطف رو تجربه کنن، احساس می‌کنم یه کاری کردم.

شاید شما هدف دیگری در ذهن داشته باشید. اگر شما هم مثل دانشجویان جاه‌طلب من باشید، احتمالاً دوست دارید فیلم‌نامه‌ای برای فیلم کوتاه بنویسید که درهای صنعت سینما را به روی‌تان باز کند. و این اتفاق قطعاً ممکن است بیفتد، اما نمی‌افتد مگر اینکه فیلم‌نامه شما بتواند ارتباط برقرار کند. برای موفقیت در کار فیلم‌نامه‌نویسی، ارتباط برقرار کردن با دیگران ضرورت تام دارد و درعین حال بزرگ‌ترین کاری است که می‌توانید انجام دهید.

از هر درام‌نویسی اعم از نویسنده نمایشنامه و فیلم‌نامه - که بپرسید، به شما خواهد گفت بزرگ‌ترین شگفتی و لذت نویسندگی در این است که ببینید مخاطب با نوشته شما ارتباط برقرار کرده است، ببینید مردم (در جای مناسب) از خنده به خود می‌پیچند یا مات و مبهوت غرق فیلم می‌شوند چون از تماشایش

به شدت تکان خورده‌اند. و بدترین زمان‌ها جایی است که مخاطب ارتباط برقرار نمی‌کند، غر می‌زند، همه نشانه‌های بی‌قراری یا کسالت را بروز می‌دهد، خنده‌های ناجور می‌کند.

سال‌ها پیش، در وقت تنفس میان یکی از نمایشنامه‌هایم، شنیدم دو مرد جوان دارند در لابی درباره یک سگ صحبت می‌کنند. من داستان سگ‌ها را دوست دارم و برای همین گوش تیز کردم. متوجه شدم «سگ» در واقع نمایشنامه من است. نکته هولناک درباره نوشتن نمایشنامه یا فیلم‌نامه این است: شکست کاملاً علنی است.

بسیار خوب، هشدارم را دادم.

ولی حتی یک شب بی‌خوابی و فکر کردن به اینکه نمایشنامه‌ام را با یک سگ مقایسه کرده بودند نمی‌تواند لذت بی‌مانندی را که برده‌ام زایل کند: لذت ارتباط با دیگران و دیدن مخاطبی که در عین مسرت و حیرت همیشگی من - سرپا می‌ایستد و برای نمایشنامه کوتاهی که من نوشته‌ام هورا می‌کشد. و بله، آن نمایشنامه درها را به روی من باز کرد - نقدهای عالی («امید را به بشریت ارزانی می‌کند»)، پیدا کردن اولین کارگزار و ناشر - اما به شما قول می‌دهم که هیچ چیز مطلقاً هیچ چیز - با احساس موفقیتیم از ارتباط برقرار کردن نمایشنامه با دیگران برابری نمی‌کند. وقتی این احساس را در خودم نگه می‌دارم، نویسنده به مراتب بهتری می‌شوم. شاید به همین دلیل است که فریتس لانگ می‌گوید:

از خودم پرسیدم چرا اولین اثر یک نویسنده یا فیلم‌نامه‌نویس یا نمایشنامه‌نویس تقریباً بدون استثنا موفقیت‌آمیز است؟ چون هنوز به مخاطب تعلق دارد. هرچه بیشتر از مخاطب دور می‌شود، تماس خودش را با او از دست می‌دهد، و کاری که در تمام زندگی سعی کرده‌ام انجام دهم این بوده که تماسم را با مخاطب قطع نکنم.<sup>۱</sup>

ولی حتی فریتس لانگ به‌رغم تمام فیلم‌های بی‌نظیری که ساخته مثل **متروپولیس**، **ام**، **تعقیب بزرگ** - همیشه موفق نبود.

چرا؟ چون ارتباط برقرار کردن با دیگران یکی از سخت‌ترین کارهاست. به قول برونو بتلهایم در کتابش به نام **بقا**، انسان‌ها مثل خارپشت‌هایی هستند که در

1- The quotations from directors in this chapter are from Eric Sherman, *Directing the Film: Film Directors on Their Art*, Acrobat Books, Los Angeles, 1976.

یک شب سرد زمستانی سعی دارند [با چسبیدن به هم] خودشان را گرم نگه دارند: ما دوست داریم به هم نزدیک شویم تا گرم بمانیم ولی برای اینکه احساس راحتی کنیم، دوست نداریم زیادی به هم نزدیک شویم. ما از هم جداییم و نیستیم. هم دوست داریم متمایز و یکه باقی بمانیم، هم دوست نداریم.

سالن سینمایی را مملو از آدم‌های غریبه تصور کنید که منتظرند فیلم کوتاهی را که نویسنده‌اش شما هستید تماشا کنند - پیر، جوان، زن، مرد، با سنین و مشاغل مختلف: یک کارگر بقالی، یک فیلم‌باز، دندان‌پزشکی که روز بدی داشته، وکیلی که تازه فهمیده از حرفه حقوق بیزار است. خودتان را جای آنها بگذارید. نباید کار سختی باشد، چون شما هم قبل از اینکه نویسنده شوید زمان طولانی‌تری مخاطب بوده‌اید. آنها هم مثل شما و هر آدم دیگری که روی این سیاره زندگی می‌کند مشغله‌هایی دارند. اما داستانی که نوشته‌اید باید به طریقی توجه آنها را جلب کند. یعنی آنها را بگیرد و نگه دارد. اگر این اتفاق نیفتد، آنها با خودشان می‌گویند «که چی؟ چرا این داستان رو برام نقل می‌کنی؟ وقتم رو تلف می‌کنی؟ این قصه لعنتی چه ربطی به زندگی من داره؟» آنها یا در خیالات خودشان غرق می‌شوند، یا با روکش موبایل‌شان بازی می‌کنند، یا سالن را ترک می‌کنند. ویلیام گیسون در کتاب **بازی شکسپیر** می‌گوید «کار نمایشنامه‌نویس در وهله اول این است که مانع خروج مخاطب از سالن نمایش شود.» این گفته در مورد فیلم‌نامه‌نویسان هم صادق است.

خوشبختانه بینندگان می‌خواهند ارتباط برقرار کنند، هرچند این تمایل ممکن است ناخودآگاه و نهفته باشد. ماریلو آویاکتا در کتاب **سلو** می‌گوید «این درست که آمریکا جامعه‌ای است دارای فناوری پیشرفته، سرعت محور و مبتنی بر حقایق واقع. کمتر کسی است که از این پویا و تحرک در امان باشد. اما این نیز درست است که اغلب ما در عمق وجودمان در آرزوی ارتباط، پیوند، و معنا هستیم.»

داستان‌های خوب، این آرزوی درونی را سیراب می‌کنند. روزگاری بود که داستان‌های مان را دور آتش برای هم تعریف می‌کردیم - و گاهی هنوز هم این کار را می‌کنیم - ولی در حال حاضر معمولاً آنها را در سالن‌های سینما برای هم نقل می‌کنیم، و نوری که روی صورت مان سوسو می‌زند، نه از آتش، که از تصاویر روی پرده است. داستان‌هایی که تماشا می‌کنیم ممکن است در کلهکشان